

شائزده آذر

بیاد حماسه مقاومت دانشگاه
وسه قطره خون یاران دانشجو

از: سردار رشید اسلام

دکتر چمران

نهضت آزادی ایران

آذرماه ۶۱

قیمت ۷۰ ریال

۲۰ - ۳ - ۱۳۰۹

کتاب
۲۰

لطفاً نظرات خود را بصندوق بستی شماره ۴۱/۱۵۱۹ ارسال
داشته و کمکهای مالی را بحساب شماره ۱۱۵۹۹ بانک ملی ایران
(واحد ۱۳۰ مبارزان) بنام آقای مهندس ترسلی واریز و رسید آنرا ارسال
فرمائید.

تبلیغات و روابط عمومی

نهضت آزادی ایران

«بیاد حماسه مقاومت دانشگاه
و سه قطره خون یاران دانشجو»

گزارش ۱۶ آذر

دئیس ریاست نماینده استعمار باز میگرد

کودتای ۲۱ میلیون دلاری

راه مصدق و نهضت مقاومت ملی

دادگاه «حکیم فرموده»

دانشگاه سنگر تسخیرناپذیر

یورش بدانشگاه

جانباں جانباں

زنگی مست

حمله بدانشکده فنی

«دست نظامیان از دانشگاه کوتاه»

سه قطره خون

قربانان نیکسوز

معذرت شادمانه و دم خروس

هفته شهیدا

نُهضتی که با خون آبیاری شد

پاورقی ها



بسمد تعالی

انقلاب اسلامی ایران بحق جمع بندی و نتیجه گیری مبارزات
پی گیری مستمر فداستبدادی و ضد استعماری ملت ایران در طول
معاصر است که با جنبش پیروزمند تنباکو آغاز گردید و بدنبال
خود انقلاب مشروطه و قیام سلحشانه میرزا کوچک خان جنگلی و شیخ
محمد خیابانی را پشت سر گذاشت و پس از یک دوره ۲۰ ساله از
خفقان و سرکوب در شهریور ۱۳۲۰ وارد دوران جدیدی شد.

دورانی که با بروز و ظهور جریانهای جدید در حرکت اسلامی و ملی
و با آگاهی تازه ای در مردم ما همراه بوده است و با اوج گیری
مبارزات فداستعماری ملی شدن نفت، بساط استعمار انگلیس درهم
ریخته میشود و برای اولین بار حکومت ملی دکتر محمد مصدق روی

کار میآید که با کودتای سنکین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وارد دوران
تاریخی میگردد. دورانی از مقاومت و تلاش در این دوران
عسیرم اختناق و سرکوب شدید، سخت مقاومت ملی بی رحم مبارزه
و مقاومت را برافراشته نگه داشت تا در سال ۱۳۳۹ حرکت ضمیمه

استبدادی و ضد استعماری ملت شتاب تازه ای گرفت و بساط ورود
روحانیون در مبارزه و باقیام ۲۴ محرم ۱۵ خرداد ۲۷ شهریور

امام خمینی وارد مرحله جدیدی از مبارزات سیاسی - اجتماعی و
و جهاد سلحشانه و بالاخره در میان طوفان گردیده سراسر مجاهدین
و خون شهیدان و در اوج غم توفنده ملت طرما رجا کمیت طاقتبان
زمان و اربابان خارجی آنرا درهم کوبید و در لجنزار تاریخ

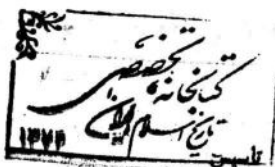
مدغزین ساخت

حماسه شانزدهم آذر ۱۳۳۲، یکی از صفحات درخشان جریان
به هم پیوسته مبارزات مستمر ملت مظلوم و شهید پرور ایران
میباشد.

گزارش دقیق این حماسه پرشور برای اولین بار توسط
برادر شهیدمان دکتر مصطفی چمران با همکاری برادرمان
دکتر ابراهیم یزدی در سال ۴۱ تنظیم و در نشریه شائزده آذر
از انتشارات ایران نامه - سال دوم شماره ۱۳ شماره مخصوص
شهیدان ۱۶ آذر ۱۳۴۱ مطابق ۲ دسامبر ۱۹۶۲ منتشر گردید.
نهضت آزادی ایران در سالگذر ۱۶ آذر بمطور بزرگداشت
شهادت این حماسه شورانگیز این مجموعه را تجدید چاپ و به
بروزان پاک سردار شهید اسلام دکتر چمران تقدیم می‌نماید.

نهضت آزادی ایران

آذر ۱۳۶۱



بیاد حماسه مقاومت دانشگاه وسه قطره خون یاران دانشجو

قربانیان «۱۶ آذر» با نثار خون پاک خود پیوند دانشگاه و
نهضت ملی ایران را استوارتر ساختند

از آنروز - یعنی شانزده آذر ۱۳۳۲ - نه سال میگذرد ولی وقایع آنروز
چنان در نظرم منجم است که گویی همه را بچشم می بینم - صدای رگبار
مسلل در گوشم طنین می اندازد - سکوت موحش بعد از رگبار بدنم را
می لرزاند - آه بلند و ناله جانگداز مجروحین را در میان این سکوت دردناک
میشوم - دانشکده فنی خون آلود را در آنروز و روزهای بعد برای العین می بینم.
آنروز ساکت ترین روزها بود و چون شواهد و آثار احتمال وقوع
حادثه ای را نشان میداد - دانشجویان بی اندازه آرام و هوشیار بودند که
بهیچوجه بهانه ای بدست کودتاچیان حادثه ساز ندهند. پس چرا و چگونه
دانشگاه گلوله باران شد؟ و چگونه نفر از بهترین دوستان ما - بزرگ نیا -
قندچی و رضوی شهادت رسیدند؟

جواب باین سؤال مستلزم بررسی شرایط آنزمان و حوادث پی در پی
آنروزهاست. وقایع آن ایام چون حلقه های زنجیر بهم مرتبط بوده یکی پس از
دیگری پیش میامد. دولت کودتا هر روز قدم تازه ای برخلاف ایده ها و
آرزوهای مردم برمیداشت. در محاکمه فرمایشی مصدق پست ترین و
منفرتورترین افراد بساحت پاک رهبر ارجمند ملت ایران اهانت ها میکردند و
دشنامها میدادند.

دنیس رایت نماینده استعمار باز میگردد

سفارت انگلستان دوباره افتتاح میشد و «دی رایت»
کاردار سفارت قرار بود که بایران بیاید. کمپانیهای نفتی برای تصرف مجدد
نفت ایران نقشه میکشیدند. نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا بایران میآمد
تا نتیجه ۲۱ میلیون دلار کودتا را ببیند. ناراحتی و نارضایتی مردم هر روز
بیشتر اوج میگرفت. آتش خشم و کینه مردم هر لحظه بیشتر زبانه میکشید.
فریاد اعتراض از هر گوشه و کناری بگوش میرسید دولت کودتا و استعمار
خارجی نیز برای انتقام از مردم مبارز ایران. بخصوص دانشجویان دانشگاه
تهران دندان تیز کرده بودند که فاجعه ۱۶ آذر بروز کرد... .

دکتر مصدق در دوران حکومت ۲۷ ماهه خود سیر تاریخ ایران را تغییر
داد. پیش از او اداره امور کشور در جهت منافع دول استعمارگر خارجی و
بصلاحدید یا فرمان آنان صورت میگرفت. نفت ایران بِنفع انگلستان جریان
داشت و حتی حدود ۱۶٪ که بموجب قرارداد ظالمانه تحمیلی ۱۹۳۳ به دولت
ایران میرسید. بعناوین مختلفه دو باره بکیسه آنان برمیگشت. سیاست
خارجی ایران بردگی و دنباله روی از سیاست آنان بود. امپراطوری انگلستان با
یک قرن و نیم سیطره وحشت آور خود چنان رعب و وحشتی در دلها ایجاد
کرده بود که احدی را جرأت مخالفت با آنان نبود. انگلستان شکست ناپذیر
تلقی میشد و پنجه درافکندن با او باعث نابودی میگشت. ولی مصدق این
مجسمه هیولائی را که در ذهن عده ای جنبه نیمه خدائی داشت شکست
و چنان جان تازه ای بمردم داد که نه تنها مردم ایران. بلکه مردم اکثر
ممالک خاورمیانه یکی پس از دیگری در برابر استعمار انگلستان و
دست نشانندگان آنها قیام کردند و خورشید اقبال شیرین انگلستان در
شرق غروب کرد.

دکتر مصدق نفت را ملی نمود و التیماتومها و کشتیهای جنگی و
محاصره نظامی انگلستان کوچکترین وحشتی در دل مردم ایجاد نکرد.
محاصره اقتصادی و قطع کمکهای خارجی نیز نه تنها نتوانست مصدق را
شکست دهد بلکه مصدق با اقتصاد بدون نفت برای اولین بار توانست بودجه
ایران را متعادل کند و این خود یکی از افتخارات بزرگ حکومت اوست.

انگلستان و سایر دول استعماری پس از یاس از مبارزه اقتصادی— شاه و هیئت حاکمه ایران را بر ضد مصدق برانگیخت ولی تلاش این عوامل شناخته شده استعمار نیز در طی قیام ۳۰ تیر و حوادث ۹ اسفند— و ۲۵ مرداد مفتضحانه شکست خورد.

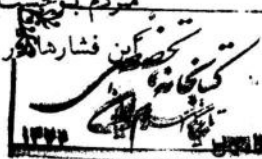
کودتای ۲۱ ملیون دلاری

منافع سرشار نفت در دل صاحبان کمپانیهای نفتی که در اداره حکومت انگلستان و امریکا نفوذ داشتند و سوسه میکرد بخصوص که موقعیت سوق الجیشی ایران نیز برای سیاست امریکا اهمیت فوق العاده ای داشت و سیاست غیرمتمدن مصدق برای آنان ناگوار بود— سرانجام دولت امریکا نیز بکمک انگلستان وارد معرکه شد و پس از یک سلسله توطئه چینی اداره جاسوسی امریکا— اشرف خواهر شاه— جنرال شوارتسکف و هندرسن سفیر امریکا در ایران کودتای ۲۸ مرداد با صرف ۲۱ ملیون دلار عملی شد.^۱ دکتر مصدق و یاران باوفای وی بزدان افتادند— آزادی مردم سلب شد و بجای آن حکومت نظامی و دیکتاتوری مردم آزاده را تحت فشار گذاشت. آزادیخواهان و وطن پرستان در مخوفترین شکنجه گاهها زجر میدیدند و بدورترین و بدآب و هواترین نقاط تبعید میشدند.

راه مصدق و نهضت مقاومت ملی

روزنامه ها همه توقیف شدند و مدیران آنها بزدان افتادند و فقط ورق پاره های کثیف مزدوران هیئت حاکمه انتشار میافت ولی مردم نیز ساکت ننشستند— مردمیکه برای حفظ حکومت ملی خود سی تیر پیا کرده بودند— مردمیکه افتخار ملی شدن نفت و پیروزی بر امپراطوری انگلستان نصیبشان شده بود— مردمیکه برای اولین بار پس از مدتهای دراز بر پای خود ایستاده لذت آزادی و استقلال را درک کرده بودند— مردمیکه پس از قرنهای اسارت و ذلت کسب شرافت و حیثیت کرده بودند— حاضر نبودند باین آسانی دوباره تن به ذلت داده زیر بار بیگانگان روند. نهضت مقاومت ملی ایران از احزاب و نیروهای ملی تشکیل شد و مسئولیت مبارزه بر علیه کودتاچیان بر عهده اش واگذار شد. «راه مصدق» ارگان نهضت مرتباً پخش میشد و

اگرچه هر چند روزی دولت چاپخانه ای از نهضت می گرفت ولی انتشار «راه مصدق» قطع نمیشد. علاوه بر تظاهرات موضعی کوچک و پراکنده اولین تظاهرات یکپارچه مردم در روز ۱۶ مهرماه یعنی تقریباً یکماه و نیم بعد از کودتا برهبری نهضت مقاومت ملی انجام شد دانشگاه و بازار بطرفداری از مصدق اعتصاب کردند و تظاهرات پرشوری بوقوع پیوست و مخالفت و مبارزه مردم بر علیه دستگاه بگوش همه رسید^۲ اگرچه دولت از یکپارچگی و جسارت مردم برخوردار شد افتاده عده زیادی را گرفت و سران بازار را دستگیر کرد^۳ ولی مردم به پشت افتاده اثری نمود.



دادگاه «حکیم فرموده»

ماه بعد - ۱۷ آبان - اولین روز محاکمه دکتر مصدق بود. محاکمه ای که عده ای عمال چشم و گوش بسته و دل سیاه آنرا اداره میکردند و اعضاء آن بختیارها و آزموده ها بودند - محاکمه ای که بقول خود مصدق «قاضی و دادستان و مدعی همه شخص شاه بودند» جوش و خروش مردم بشدت درجه رسید و بعنوان اعتراض بدادگاه قلابی بلغ تظاهرات ۲۱ آبان برهبری نهضت مقاومت ملی در سراسر کشور بوقوع پیوست.^۴ ده ها هزار مردم در این تظاهرات شرکت کردند و مخصوصاً دانشجویان و بازاریان پیشقدمان آن بشمار میرفتند. دولت کودتا سخت بتلاش افتاد و فشار خود را بمنتهای درجه رسانید... طاق بازار را بر سر بازاریان مبارز و وطنخواه خراب کرد.^۵ و دکانهای رهبران فدائیان بازار را بوسیله گماشتگان خود غارت نمود و هزارها مردم مبارز را گرفتار غل و زنجیر کرد. زندانها پر شد حتی سر بازخانه ها را نیز زندان کردند و هر روز صدها نفر را بنادر جنوب میفرستادند مرحوم حاج حسن شمشیری بین تبعیدشدگان بجزیره خارک بود دستگیر شدگان بشدیدترین و دردناکترین وجه شکنجه میشدند. که قلم از شرح آن شرم دارد.... چه سنمها که نکردند و چه جنایتها که مرتکب نشدند... این لکه های ننگ و وحشیگری چقدر بر صفحات تاریخ ایران غم انگیز و شرم آور است... فقط فداکاری و بلند نظری مردم ایران که در مقابل اینهمه وحشیگری و زجر و شکنجه مقاومت کرده دست از مبارزه برنمی داشتند و خون

شهادتی که مرگ شرافت‌آمیز را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح داده جان سپردند شاید این لکه‌های ننگ را از تاریخ ایران بشوید.

برای بازگشت بدوران سیاه گذشته دولت کودتا درصدد برآمد که آثار حکومت مصدق را بکلی محو کند و مخصوصاً روحیه و اراده مردم را بکشد از اینرو قانون ملی شدن صنعت نفت را کان‌لم‌یکن تلقی کردند و کارتل بین‌المللی نفت برای بلع منافع نفت ایران دست بکار شد. دکتر امینی وزیر دارائی حکومت کودتا مأمور و مسئول قرارداد کذائی کنسرسیوم شد. برای تسریع در کار نفت درصدد افتتاح فوری لانه جاسوسی انگلستان که در زمان مصدق بسته شده بود برآمدند. در تاریخ ۱۶ آبان سران حکومت کودتا و دولت انگلستان برای تجدید روابط مخفیانه شروع بمذاکره کردند. و زاهدی در تاریخ ۱۴ آذر تجدید رابطه با انگلستان را اعلام کرد^۱ و قرار بود که «دنيس رایت» کاردار سفارت انگلستان چند روز بعد بایران بیاید.

اعمال خائنانه دولت کودتا هر روز بر بغض و کینه مردم میافزود و بر آتش خشم و غضب آنان دامن میزد از روز ۱۴ آذر تظاهراتی که در گوشه و کنار بموقع میبوست وسعت گرفت و در بازار و دانشگاه عده‌ای دستگیر شدند. روز ۱۵ آذر مجدداً تظاهرات بیسابقه‌ای در دانشگاه و بازار صورت گرفت^۲ در دانشکده‌های پزشکی - حقوق و علوم - دندانپزشکی تظاهرات موضعی بود و جلوی هر دانشکده مستقلاً انجام میگرفت و سرانجام با یورش سرپازان خاتمه مییافت و عده‌ای دستگیر شدند. در بازار نیز همزمان با تظاهرات دانشجویان مردم دست باعتصاب زده شروع بتظاهرات کردند و عده‌ای بوسیله مأمورین نظامی گرفتار شدند. در این تظاهرات مردم و دانشجویان ضمن پشتیبانی از راه مصدق برای دادگاه قلابی سلطنت‌آباد و افتتاح مجدد لانه جاسوسی انگلستان ابراز نفرت و انزجار می کردند.

دانشگاه سنگر تسخیرناپذیر

ضمناً در تاریخ ۲۴ آبان اعلام شده بود که نیکسون معاون رئیس‌جمهور امریکا از طرف ایزنهاور بایران میاید^۱ نیکسون بایران میامد تا

نتایج «پروزی سیاسی امیدبخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره امریکا بعد از کودتاه ۲۸ مرداد) را ببیند.

دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون - ضمن دموستراسیون عظیمی - نفرت و انزجار خود را بدستگاه کودتا و طرفداری خود را از دکتر مصدق نشان دهند. تظاهرات بر علیه افتتاح مجدد سفارت و اظهار تنفر بدادگاه «حکیم فرموده» همه جا چشم میخورد و وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می نمود.

ولی این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام میشد زیرا تار و پود وجود آنها بستگی بکمک سرشار امریکا داشت این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات از ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت. روز ۱۵ آذری یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور میرسد که «باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صداها خفه گردد و جنبنده ای نجبند...» دولت بغض و کینه شدیدی بدانشگاه داشت زیرا دانشجویان پرچمدار مبارزات ملی بوده با فعالیت مداوم و مؤثر خود هیئت حاکمه را بخطر نسبی و سقوط تهدید میکردند. دولت با خراب کردن سقف بازار و غارت اموال رهبران آن بازاریان را کم و بیش مجبور بسکوت کرد ولی دانشگاه همچنان خاری در چشم دستگاه میخاید و دست از مبارزه برنمیداشت و دستگاه همچون درنده خونخواری بکمین نشسته دندان تیز کرده بود که از دانشجویان مبارز دانشگاه انتقام بگیرد - انتقامی که عبرت همگان گردد. یورش به دانشگاه

این بود که بخاطر انتقام از دانشجویان و بهانه تظاهرات بر علیه تجدید رابطه با انگلستان و برای جلوگیری از تظاهرات در مقابل نیکسون جنایت بزرگ هیئت حاکمه ایران در صبح روز دوشنبه شانزده آذرماه ۱۳۲۲ در صحن مقدس دانشگاه بوقوع پیوست. صبح شانزده آذر هنگام ورود دانشگاه دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیرعادی اطراف دانشگاه شده وقوع حادثه ایرا پیش بینی میکردند. نقشه پلید هیئت حاکمه بر همه واضح بود و

دانشجویان حتی الامکان سعی میکردند که بهیچوجه بهانه ای بدست بهانه جویان ندهند. از این رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط بکلاسها رفتند و سربازان براهنمائی عده ای کارآگاه براه افتادند ساعت اول بدون جادئه مهمی گذشت و چون بهانه ای بدست آنان نیامد بداخل دانشکده ها هجوم آوردند. از پزشکی داروسازی - حقوق و علوم عده زیادی را دستگیر کردند. بین دستگیرشدگان چند استاد نیز دیده میشد که بجای دانشجو مورد حمله قرار گرفته و پس از مضروب شدن بداخل کامیون کشیده شدند. همچنین بین زنگ اول و دوم هنگام تفریح سربازان بمحوطه دانشکده فنی آمده چند نفری را بعنوان مختلف و بهانه های مجهول و مسخره گرفته زدند و بردند. در تمام این جریانات دانشجویان سکوت و خونسردی خود را حفظ کرده با موقع شناسی واقع بینانه ای از دادن هرگونه بهانه ای خودداری میکردند. ولی زدن و گرفتن دانشجویان اشتهای خونخوار دستگاه را اذعان نمیکرد - آنها نقشه کشتن و «شقه کردن» دانشجویان را کشیده بودند و این دستور از مقامات بالاتری بآنها داده شده بود. سرکردگان اجرای این دستور و کشتار ناجوانمردانه عده ای از گروه بانان و سربازان «دسته جانباز» بودند که اختصاصاً برای اجرای آن مأموریت و استثنأ آنروز بدانشگاه اعزام شده بودند. این سربازان که بمسلسلهای سبک مجهز بودند بیشتر بجلا دادن قدیم شباهت داشتند کشتار و حمله های اصلی توسط این سربازان انجام گرفت و سربازان عادی فقط دنباله رو و محافظ سربازان دسته «جانباز» بودند.

جانیان جانباز

حدود ساعت ۱۰ صبح موقعیکه دانشجویان در کلاسها بودند چندین نفر از سربازان دسته «جانباز» بمعیت عده زیادی سرباز معمولی رهسپار دانشکده فنی شدند. ما در کلاس دوم دانشکده فنی که در حدود ۱۶۰ دانشجو داشت مشغول درس بودیم. آقای مهندس شمس استاد نقشه برداری تدریس میکرد. صدای چکمه سربازان از راهرو پشت در بگوش میرسید. اضطراب و ناراحتی بر همه مستولی شده بود و کسی بدرس توجه نمیکرد. در این هنگام

پیشخدمت دانشکده مخفیانه وارد کلاس شده بدانشجویان گفت «بسیار مواظب باشید چون سربازان میخواهند بکلاس حمله کنند اگر اعلامیه یا روزنامه‌ای دارید از خود دور کنید (آنروزها «راه مصدق» و اعلامیه‌های نهضت مقاومت ملی بوفور در دانشگاه پخش میشد) مهندس خلیلی بشدت عصبانی است و تلاش میکند که از ورود سربازان بکلاس جلوگیری کند ولی معلوم نیست که قادر باین کار باشد» و از کلاس خارج شد. در خلال این احوال مهندس خلیلی و دکتر عابدی رئیس معاون دانشکده فنی با تمام قوا میکوشیدند که از ورود سربازان بکلاس جلوگیری کنند ولی سربازان نه تنها بحرف آنها اهمیتی ندادند بلکه آنها را تهدید بمرگ کردند لذا مهندس خلیلی بر رئیس دانشگاه (دکتر سیاسی) - رئیس گارد دانشگاه و بالاخره مقامات «عالیه» متوسل شد آنها نیز بعلت اینکه این سربازان از دسته «جانباز» هستند و برای مأموریت بخصوص از طرف «ازما بهتران» آمده‌اند قادر بهیچ اقدام مثبتی نشدند. وخامت اوضاع بعد اعلان رسیده بود - شلوغی بیرون کلاس و صدای شدید چکمه‌های سربازان از نزدیک شدن حادثه‌ای حکایت میکرد... تا بالاخره در کلاس بشدت بهم خورد و پنج سرباز «جانباز» با مسلسل سبک وارد کلاس شدند. یکی از آنها لوله مسلسل را بطرف شاگردان عقب کلاس گرفته آماده تیراندازی شد دیگری بهمین نحو مأمور قسمت جلوی کلاس گردید - سرباز دیگری پیشخدمت دانشکده را بداخل کلاس میکشید سرخی و کبودی صورت و بدن او از ضرب و شکنجه سربازان حکایت میکرد. در این هنگام استاد کلاس آقای مهندس شمس بمنظور جلوگیری از دخول سربازان بکلاس پیشآمده گفت «کلاس مقدس است و من شما اجازه دخول نمیدهم» در این هنگام سرباز دیگری مسلسل خود را بسینه او نزدیک کرده او را بطرف دیگر کلاس راند - مهندس شمس گفت: «فرمانده شما کیست؟ بدون وجود افسر فرمانده بچه حقی وارد کلاس میشوید؟» سربازی که او را بمقب میراند بگروهبانی که وسط کلاس ایستاده بود اشاره کرده گفت: «او فرمانده ماست» مسلسل خود را بر سینه استاد گذاشته با تهدید بمرگ او را مجبور بسکوت کرد گروهبان فرمانده

لوله مسلسل را بسینه پیشخدمت کلاس گذاشته گفت «کی بما خندید؟» زود بگو و گرنه ترا میکشم» او مدعی بود که عده‌ای از دانشجویان با آنها خندیده‌اند!!! و بهمین علت میخواست انتقام بگیرد. پیشخدمت بخدا و پیغمبر قسم میخورد که زوحم خبر ندارد میگفت «من بیرون بودم آخر چطور بفهمم چه کسی بشما خندید؟» ولی بهانه گروهبان بهانه گرگ خونخواری شبیه بود که از میش مظلومی که در یائین نهر آب میخورد ایراد میگرفت که چرا آب را گل آلود کرده است. سخنان پیشخدمت بیچاره نیز کوچکترین اثری نداشت. گروهبان سنگدل عصبانی شده بود و بشدت فریاد میزد و لوله مسلسل را بقلب او فشار میداد و بالاخره گفت «تا سه میشمارم و اگر کسی را نشان ندهی آتش میکنم» کلاس ساکت بود فقط صدای چکمه فریاد گروهبان و ضجه پیشخدمت بلند بود. دانشجویان در بهت و حیرت فرورفته بودند و این منظره بیشتر بخواب خیال می نمود و خشت همه را فرا گرفته بود که قرعه فال بنام چه کسی زده خواهد شد شکی نبود که این بهانه مسخره برای تحریک دانشجویان و آنگاه اقدام بیک حمله سبانه عمومی پیش بینی شده و مسلم بود که کوچکترین جنبش یا مقاومت از طرف دانشجویان باعث مرگ حتمی اکثریت کلاس میشد.

زنگی مست

گروهبان شماره‌های ۱ و ۲ را اعلام کرد و انگشت خود را بماشه مسلسل میفشرد که در آخرین لحظه پیشخدمت بیچاره از روی لاعلاجی دست خود را بیک طرف کلاس تکان داد اشاره مبهم او شامل ۵۰ دانشجو میشد و خدا عالم است که این سربازان لاشعور چگونه میتوانند گناهی بگردن کسی بگذارند! سربازان همچون گرگان گرسنه به شاگردان آنطرف کلاس نزدیک شدند و پس از لحظه‌ای مکث و جستجوی قه دانشجوئی را از پشت میز سه ردیف دورتر گرفته از روی میزها کشان کشان بوسط کلاس کشیدند و با قنداق مسلسل و لگد از کلاس بیرون انداختند و سربازان خارج که چون گرگان گرسنه دیگری بانتظار ایستاده بودند بجان طعمه افتادند. دانشجویان از مشاهده این عمل وقیح و وحشیانه قلبشان جریحه دار شده با عصبانیت و ناراحتی

بآرامش اجباری خود ادامه میدادند.

گروه‌بان فرمانده! دوباره بسراغ پیشخدمت را ... لوله مسلسل را روی سینه او گذاشته گفت «دیگر که بود» و بهمان ترتیب اول سربازان دانشجوی بیگناه دیگری را از وسط دانشجویان گرفته کشان کشان بمیان کلاس کشید پس از کتک مفصل با لگد از کلاس بیرون انداختند. گروه‌بان سه باره بسراغ پیشخدمت رفت ولی او دیگر چیزی نگفت لذا آنها پس از تکمیل وحشیگری خود در این کلاس برای شکارهای بیشتری بیرون رفتند.

لحظه‌ای پس از خروج سربازان کلاس از شدت جوش و خروش دانشجویان چیزی بسمب منفجر شد. سینه‌های پرسوزی که تحت فشار و وحشت خفه شده بود و قلبهای پرگدازی که در اثر حیرت و اضطراب از طپش افتاده بود یکباره چون آتشفشانی شروع بفروران کرد. دانشجویی از عقب کلاس روی میز پرید و کتاب خود را بر زمین زد. در حالیکه بغش گلویش را گرفته و گریه میکرد میگفت «این چه درسیست؟ این چه کلاسی است؟ این چه زندگی است؟» و رهسپار خارج شد. دانشجویان با صورتهای برافروخته و عصبانی بهیشت حاکمه ستمگر و عمال سیئه دل آن لعنت و نفرین میکردند همه و غوغا بشدت رسیده بود. مهندس شمس سعی میکرد که از خروج دانشجویان از کلاس جلوگیری کند ولی موفق نمی شد و دانشجویان چون جرقه‌های آتش بیرون پراکنده شدند. رئیس و معاون دانشکده فنی که با تمام کوشش و فداکاری خود قادر بجلوگیری از ورود سربازان نشده و ناظر اینهمه وحشیگری و حتک حرمت کلاس و استاد شده بودند بناچار اعلام اعتصاب کردند و گفتند «تا هنگامیکه دست نظامیان از دانشگاه کوتاه نشود دانشکده فنی با اعتصاب خود ادامه خواهد داد» و چون احتمال وقوع حوادث وخیم تری میرفت لذا برای حفظ جان دانشجویان دانشکده را تعطیل کردند و بآنها دستور دادند بخانه‌های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند.



حمله بدانشکده فنی

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده محوطه دانشکده را ترک میکردند ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه سربازان جانباز به همراهی عده زیادی سرباز عادی بدانشکده فنی حمله کردند چند کارآگاه بدنام شناخته شده و افسر سیه دل در گوشه و کنار دیده میشدند و شکی نبود که درصدد توطئه و در انتظار نتیجه وحشتناک توطئه هستند.

عده ای از سربازان دانشکده فنی را بکلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگر یزد آنگاه دسته ای از سربازان با سرنیزه به همراهی سربازان دسته جانباز از در بزرگ دانشکده وارد شدند و دانشجویان را که در حال خروج و یا در جلوی کتابخانه و کریدور جنوبی دانشکده بودند هدف قرار دادند دانشجویان مات و مبهوت باین صحنه تأثرآور می نگر یستند سربازان قدم بقدم با سرنیزه های کشیده بسمت دانشجویان نزدیک میشدند بین ما و آنها چند قدم بیشتر فاصله نبود سربازان دسته جانباز که در صف اول قرار داشتند چون درنده گان خونخواری از اینکه طعمه را بدام انداخته اند سرمست پیروزی بودند چون در چشمانشان موج میزد نفس ها در سینه ها حبس شده بود فقط صدای چکمه سربازان بگوش میرسید آنها قدم بقدم نزدیک تر میشدند ولی هنوز کسی تکان نمیخورد سکوتی موحش همه را فرا گرفته بود این سکوت پیش از حادثه چقدر دردناک و غم انگیز بود. خدایا باز دیگر چه شده اینها از جان ما چه می خواهند؟ با سرنیزه کشیده در حال حمله هستند آخر این درندگان خونخوار را چه کسی بجان مردم میاندازد؟! آخر زجر و شکنجه تا چه اندازه؟ ظلم و فساد تا چقدر؟ آخر اینها اینبار دیگر چه بهانه ای دارند؟.....

اینها افکار مشوشی بود که از مغز هر دانشجویی میگذشت و دل شوریده او را جریحه دارتر میکرد... ولی آنها دیگر اینبار منتظر بهانه ای نیستند آنها با گرفتن و زدن و در بند کردن دانشجویان قانع نمیشوند. آنها درصدد کشتن هستند. کسی که این سربازان متعصب مسخ شده را فرستاده فرمان قتل دانشجویان را صادر کرده است مرگ را میبینیم که اینقدر نزدیک شده و پنجه بسوی ما دراز کرده الان یا لحظه ای بعد این گلوله ها سینه ما را سوراخ

خواهند کرد. این سرنیزه‌ها بدن ما را خواهند شکافت صبر و سکوت دیگر فایده‌ای ندارد. دانشجویان در حالیکه درد و رنج قلبشان را می‌فشارد و آثار غم و ناراحتی از چهره‌هایشان هویدا بود شروع به عقب‌نشینی کردند سر بازان سرعت خود افزودند.

«دست نظامیان از دانشگاه کوتاه»

اکثر دانشجویان بناچار پابفرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکیه و او که مرگ را بچشم می‌دید و خود را کشته میدانست دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش بشکل شعاری کوتاه بیرون ریخت «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه» هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند بکلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند لحظات موحشی بود دانشجویان یکی پس از دیگری بزمین می‌افتادند بخصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمتهای جنوبی سه پله وجود داشت و هنگام عقب‌نشینی عده زیادی از دانشجویان روی این پله‌ها افتاده نتوانستند خود را نجات دهند. نکته‌ای را که هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم و از ایمان و فداکاری دانشجویان حکایت میکند فریاد «با مرگ یا مصدق» زیر رگبار گلوله است. هنگامیکه تیراندازی شروع شد کاسه صبر و تحمل دانشجویان شکست و جوش خروش درونشان در شعار کوتاه «با مرگ یا مصدق» با آسمان بلند شد. تیراندازی و کشت و کشتار آخرین مرحله‌ای که دستگاه جنایت‌پیشه کودتا می‌توانست مرتکب شود و دانشجویان برای جلوگیری از این حادثه وحشتناک اینهمه صبر و تحمل کرده بودند و تا این اندازه دندان روی جگر گذاشته و اینهمه اهانت بکلاس و استاد و شکنجه دوستان خود را مشاهده کرده. گرفتاری اینهمه دانشجو را دیده باز هم سکوت و آرامش را حفظ نموده بودند که بهانه‌ای بدست عمال بی‌شرم دستگاه ندهند ولی هیئت حاکمه در تصمیم یکسخت و کشتار آن روز خود آنقدر مصر بود که رفتار دانشجویان

نمی توانست کوچکترین تغییری در دست‌گاه و نقشه پلیدشان بوجود بیاورد. اینجا بود که دانشجویان دیگر سکوت را جایز ندیدند. اکنون که کشته میشوند دیگر چرا حرف خود را نزنند؟

«مرگ بر شاه»

«با مرگ یا مصدق»

چرا بغض و کینه خود را خالی نکنند؟ چرا در آخرین مرحله زندگی مقدس‌ترین نامی را که پرچم مبارزات آنهاست یاد نکنند؟ این بود که بغض و کینه آنان ترکید. سوز و گداز درونشان همراه با «با مرگ یا مصدق» از سینه پر دردشان خارج شد. حتی سه نفری که بشدت مجروح شده بر زمین افتاده بودند. در حال ناله و درد. زبان بسخن گشوده با «زنده باد مصدق و مرگ بر شاه» وفاداری خود را به نهضت و تنفر خود را از دشمنان ملت و مسبین کودتا ابراز داشتند مصطفی بزرگ نیا بضراب سه گلوله از پای درآمد. شریعت رضوی که ابتدا هدف سرنیزه قرار گرفته بسختی مجروح شده بود بر زمین میخزید و ناله میکرد دوباره هدف گلوله قرار گرفت. ناصر قندی حتی یک قدم هم بمعقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود و از گلوله باران اول مصون مانده یکی از جانباوران «دسته جانبازان» با رگبار مسلسل سینه او را شکافت و او را شهید کرد. در این میان چند نفر از دانشجویان دانشکده افسری که دانشجوی دانشکده فنی نیز بودند دوستان دانشجوی خود را هدایت کرده دستور دادند بزمین بخوابند و بدین ترتیب عده یادی از مرگ حتمی نجات یافتند. دسته‌ای در آبخوری و عده‌ی یادی در کتابخانه پنهان شدند و افراد متعددی در پشت ستونهای سنگی دانشکده خود را از گلوله حفظ کردند. عده‌ای نیز بکارخانه‌های دانشکده فنی پناه برده لباس کارگری بتن کرده از معرکه جان سلامت بردند رگبار گلوله همچنان برای دقیقه‌های طولانی و مرگبار ادامه داشت. من باتفاق عده‌ی یاهی از دانشجویان از کریدور جنوبی دانشکده رهسپار در جنوبی شده ولی ناگاه در انتهای کریدور بیک دسته سرباز برخورد کردیم که تفنگها را بسوی ما نشانه‌گیری کرده دستور ایست میدادند ولی چون در آن بحیثه ایستادن میسر نبود. آنها نیز شروع بتیراندازی کردند. بنابراین ما در میان دو دسته سرباز محصور شده بودیم که از دو طرف ما را هدف گلوله قرار داده بودند و نه راه رفتن و جای بازگشتن.

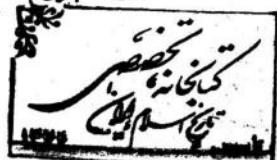
دسته ای بر روی زمین خوابیدند و دسته ای دیگر باطاقهای اطراف کریدور و پشت در کلاسها و دستشویی پناه بردند در یک طرف کریدور پله هایی وجود داشت که بزرگترین میرفت و آزمایشگاه مقاومت مصالح در آنجا بود. عده زیادی از دانشجویان که از دو طرف تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند بناچار باین آزمایشگاه پناه بردند.

فشار و اضطراب بحدی بود که اغلب دانشجویان از روی پله ها غلطیده به پایین پرت میشدند و چون درهای آزمایشگاه بسته بود و کسی نمیتوانست داخل شود پس از لحظه ای انبوهی از دانشجویان در پایین پله ها تشکیل شد و عده ای زیر فشار له شدند.

بالاخره فشار دانشجویان شیشه ها را شکست و دانشجویان یکی پس از دیگری از میان شیشه شکسته های در وارد آزمایشگاه شدند.

سه قطره خون

من نیز همراه این عده وارد آزمایشگاه شدم خون مجروحین آنقدر زیاد بود که پایین پله ها گلگون شده بود. بین دوستان ما شیشه پای یکی را شکافت دیگری پایش هدف گلوله قرار گرفته و سوراخ شده بود گلوله از یکطرف پا وارد شده و از طرف دیگر خارج شده بود دانشجویان و مستخدمین آزمایشگاه مشغول بستن زخم های دانشجویان مجروح بودند از حدود سی نفر یکی بآزمایشگاه مقاومت مصالح پناه بردند با استثناء دو یا سه نفری همه مجروح شده بودند دانشکده کاملاً محاصره شده بود و کسی نمیتوانست خارج شود حتی هنگام تیراندازی داخل دانشکده سربازان خارج نیز شروع بتیراندازی کردند و مقداری از سنگها و شیشه های جلوی دانشکده فنی را شکستند پس از ختم گلوله باران دقیقه ای سکوت دانشکده را فرا گرفت اضطراب و نگرانی شدیدی بر همه مستولی شده بود سربازان با سرنیزه اطراف دانشکده پاس می دادند و سایه آنها روی پنجره ها و روی پرده ها چون هیولای ظلم و بیدادگری بچشم میخورد ناگهان در میان سکوت آه بلندی بگوش رسید که مانند دشنه در قلب ما فرورفت و از چشم بیشتر دانشجویان اشک جاری شد ناله های بلند سوزناک بما فهماند که عده ای مجروح شده اند و در همان جا افتاده اند غلغله و آشوبی پیا شد دسته ای



میخواستند بکمک دوستان مجروح خود بروند یا آنها را نجات دهند یا خود نیز کشته شوند. این دانشجویان آنقدر خشمناک و انقلابی شده بودند که کنترل آنها بکلی از دست رفته بود یکی فریاد میزد من از این زندگی خسته شدم میخواهم کشته شوم میخواهم بدوستان دیگرم بیوندم بگذارید بیرون بروم دیگری میگفت صبر تا کی باید بیرون برویم و انتقام کشته شدگان را بگیریم وئی عده ای دیگر با زحمات زیاد مشغول آرام کردن دوستان خود بودند چون خروج از خفاگاه در آن شرایط باعث کشته شدن بی نتیجه آنها میشد. اولیاء دانشکده مستخدمین و چند نفری از دانشکده پزشکی میخواستند مجروحین را پزشکی برده معالجه کنند ولی سربازان با تهدید بمرگ مانع این کار شدند. بدن مجروحین در حدود دو ساعت در وسط دانشکده افتاده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند.

اجساد خون آلود شهیدان و آنهمه ناله های پر شورشان نه تنها در دل سنگ این جلادان اثری نکرد بلکه با مسرت و پیروزی بدستگیری باقیمانده دانشجویان پرداختند. هر که را یافتند گرفتند و آنگاه آنها را با قنداق تفنگ زده با دستهای بالا بصف کرده روانه زندان کردند. و خبر پیروزی خود را برای یزید زمان بردند تا انعام و پاداش خود را دریافت دارند در این واقعه مستخدمین و کارگران دانشکده فنی بی اندازه بدانشکاران کمک کردند.

ما همچنان در خفاگاه خود بیش از دو ساعت ماندیم تا بالاخره با لباس مبدل کازگری از دانشکده خارج شده بکارخانه رفتیم و در آنجا ابزار بدست گرفته مشغول کار شدیم تا سربازان ما را کارگر تصور کنند آنگاه دور از چشم سربازان از پشت خارچ شده دوستان مجروح خود را به بیمارستان بردیم مهندس شمس رئیس دانشکده فنی را نیز بازداشت کرده دکتر عابدی معاون دانشکده را به جنوب تبعید کردند.

بدین ترتیب سه نفر از دوستان ما بزرگ نیا - قندچی و شریعت رضوی. شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند هنگام تیراندازی بعضی از رادیاتورهای شوفر در اثر گلوله سوراخ شد و آب گرم با خون شهدا و مجروحین در آمیخت و سراسر محوطه مرکزی دانشکده فنی را پوشانید بطوریکه حتی پس از ورود دیوار دانشکده فنی بوی

خون میامد مأمورین انتظامی پس از این عمل جنایت کارانه و ناجوانمردانه از انعکاس خشم و غضب مردم بهراس افتاده برای پوشاندن آثار جرم خود خونها را پاک کردند ولی ماهها اثر خون در گوشه و کنار دیده میشد و سالها جای گلوله‌ها بر در و دیوار دانشکده فنی نمایان بود و تا زمین میگردد و تاریخ وجود دارد ننگ و برسوائی بر کودتاچیان خواهد بود.

در این حمله ناجوانمردانه سربازان «جانباز» بدانشجویان تیراندازی کردند و سربازان دیگر بهوا شلیک نمودند و با احتمال قوی قاتل شهدا و مسئول جراحات مجروحین همان جلادان «دسته جانباز» بودند این واقعه دردناک حتی اکثر سربازان را منقلب کرد بطوریکه یکی از آنان که از شکنجه و چندان بیدار شده خود رنج میبرد هنگام هدایت صف دانشجویان اسیر بزندان بدانشجویی گفت «دستور اکید صادر شده بود که همه ما باید تیراندازی کنیم و بما گفته شده بود که گلوله‌ها و تفنگ سربازان بعد از مأموریت بازرسی خواهد شد و اگر کسی تیراندازی نکرده باشد تحت تعقیب قرار خواهد گرفت بنابراین من نیز اجباراً تیراندازی کردم ولی خدا شاهد است که تمام گلوله‌ها را بسقف یا دیوار شلیک کرده‌ام».

جریان این فاجعه دردناک بسرعت منتشر شد و خشم و کینه آزادی خواهان را برافروخت.

دانشگاه تهران بیرونی از دانشکده فنی و بعضی شهدای آن در اعتصاب عمیقی فرو رفت بعد از ظهر آن روز دانشجویان با کروات سیاه از دانشگاه حرکت کرده با سکوت غم آلود و ماتم زده رهپار خیابانهای مرکزی شهر شدند و مخصوصاً در خیابانهای لاله زار و استامبول انبوه دانشجویان عزادار نظر هر رهگذری را جلب میکرد و او را متوجه این جنایت عظیم مینمود بیشتر دانشکده‌های شهرستانها نیز برای پشتیبانی از دانشگاه تهران اعتصاب کردند تعداد زیادی از سازمانهای دانشجویی خارج از کشور نیز بعمل وحشیانه و خصمانه دولت گزودتا بشدت اعتراض نمودند در مقابل سیل اعتراض جنایت کاران شروع بسفسطه کردند در مقابل خبرنگاران گفتند که «دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه نفر کشته شد».

یکی از مجلات، با آنکه سانسور شدیدی وجود داشت و کسی جرئت نمیکرد بر علیه دستگاه کلمه ای بنویسد با مسخره نوشته بود که «اگر تیرها هوائی شلیک شده. پس بنابراین دانشجویان پر درآورده به هوا پرواز کرده و خود را بگلوله‌ها زده‌اند» عبارت دیگر گلوله‌ها به دانشجویان نخورد بلکه دانشجویان به هوا پرواز کرده‌اند و خود را بگلوله‌ها زده‌اند.

قربانیان نیکسون

روز بعد نیکسون با ایران آمد و در همان دانشگاه در همان دانشگاهی که هنوز بخون دانشجویان بیگناه رنگین بود دکترای افتخاری حقوق دریافت داشت. و از سکون و سکوت گورستان خاموشان ابراز مسرت کرد و بدولت کودتا وعده هرگونه مساعدت و کمک نمود و برئیس جمهور امریکا پیغام برد که آسوده بخوابد چون نگرانی او که نوشته بود «وگرنه که مخاطراتی که متوجه ایران بود تخفیف یافته است معذالک ابرهائیکه ایران را تهدید میکرد بکلی متلاشی و پراکنده نشده است»^{۱۱} برطرف شده و مملکت امن و امانست!

صبح ورود نیکسون یکی از روزنامه‌ها در سرمقاله خود تحت عنوان «سه قطره خون» نامه سرگشاده ای بنیکسون نوشت که فوراً توقیف شد. ولی دانشجویان سحرخیز بکه خواب و خوراک نداشتند و استراحت در قبل مرگ دوستانشان میسر نبود زودتر از پلیس روزنامه را خواندند. در این نامه سرگشاده ابتدا بسنت قدیم ما ایرانی‌ها اشاره شده بود که «هرگاه دوستی از سفر میاید یا کسی از زیارت باز میگردد و یا شخصیتی بزرگ وارد میشود ما ایرانیان بقرآخور حال در قدم او گاوی یا گوسفندی قربانی میکنیم» آنگاه خطاب به نیکسون گفته شده بود که «آقای نیکسون وجود شما آنقدر گرامی و عزیز بود که در قدم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.»

معذرت شاهانه و دم خروس

آری حکومت کودتا در قدم نیکسون سه جوان قربانی کرد تا نیکسون اینزهاور را مطمئن کند که میلیونها دلار کمک بدولت کودتا بهدر نرفته و این

پولهای گزاف برگرده مالیات دهندگان امریکائی نیز سنگینی نمی کند زیرا در راه استقرار صلح و دمکراسی خرج شده است. رسوائی دستگاه بجائی کشیده بود که بیم آشوب و غوغا میرفت، و ارکان حکومت متزلزل شده بود و حتی وضع بجائی رسید که شاه شخصاً مجبور شد از این «اتفاق» «معذرت» بخواهد و از خانواده های شهدا «دلجوئی» کند و مزیتی را بعنوان نماینده شخصی برای رسیدگی بواقعه دانشگاه بفرستد تا آتش خشم مردم را فرو نشانند. اما چند روز بعد در روزنامه «راه مصدق» ارگان «نهضت مقاومت ملی» بخشنامه شماره ۲۱۲۲ مورخ ۳۲/۹/۲۰ از لشکر ۲ زرهی ستاد رکن ۲ بکلیه واحدها و دوائر تابعه لشکر منتشر شد که در آن افراد «دسته جانباز» در اثر جدیت و فعالیتی که در «مأموریت» دانشگاه تهران در روز دوشنبه ۱۶ آذر مشاهده گردید تشویق شده است لذا کلیه افراد بدریافت پاداش نقدی مفتخر و سه نفر از آنها بدرجه گروهبان دومی و چهار نفر بدرجه سرجوخه گی ارتقاء داده شده بودند اسامی آنها نیز نوشته شده بود.

این بخشنامه رکن ۲ ماهیت «معذرت و دلجوئی شاهانه!» را هویدا ساخت و بر قلب جریحه دار دانشجویان نمک پاشید شهدای دانشگاه در امامزاده عبدالله پهلوی هم بخاک سپرده شدند و مقبره آنها مرکز تجمع مبارزان شوریده حال گردید.

هفته شهداء

روز هفتم شهدای دانشگاه غوغای عظیمی بپا بود دانشجویان تصمیم داشتند که مراسمی بر مزار شهدا برپا کنند ولی دستگاه فاسد ممانعت میکرد میدان شوش از انبوه مردم بخصوص دانشجویان موج میزد سربازان تمام محوطه را با تانک و زره پوش محاصره کرده بودند پلیس از سوار شدن دانشجویان باتوبوسهای خط ری جلوگیری میکرد و بعلت ورود دسته های جدید لحظه به لحظه بجمعیت میدان افزوده میشد بطوریکه حدود ساعت ۲ ونیم بعد از ظهر جای ایستادن نبود. مأمورین انتظامی بدستور

فرماندهان خود شروع بمانور کردند و میخواستند دانشجویان را پراکنده کنند
نمایندگان دانشجویان با فرمانده مأمورین انتظامی تماس گرفته
درخواست کردند باین صحنه مسخره خاتمه داده شود و متذکر شدند که بازی
کردن با احساسات دانشجویان خشمگین و از جان گذشته بازی کردن با آتش
است بالاخره نیروی انتظامی از وحشت دانشجویان ناچار بتسلیم شد و افسر
فرمانده قبول کرد که دسته های گل بوسیله چند دختر دانشجو بمزار شهدا حمل
شود و دانشجویان نیز دسته دسته و بمرور سوار اتوبوس شده و عازم امامزاده
عبدالله شدند. اولین دسته با چند اتوبوس حرکت کردند ولی بالای پل
سیمان ژاندارم ها و سربازان راه را سد کرده بداخل اتوبوسها حمله بردند و هر
دانشجویا هر مرد جوانی را که همانند دانشجوئی بود با قنداق تفنگ بشدت
مجروح کرده پائین میکشیدند دانشجویان دسته بعدی که متوجه ماجرا شدند
پیش از آنکه سربازان به اتوبوسها حمله کنند پیاده شدند باین امید که از
بیراهه از مزارع و باغها گذشته خود را به امامزاده عبدالله برسانند ولی سربازان
به آنها حمله کردند و حتی کیلومترها در پیچ و خم کوچه باغها دانشجویان را
دنبال کردند و عده کشیری از این دسته را آنقدر زدند تا از حال رفتند
خوشبختانه بیمارستان فیروزآبادی نزدیک بود و بداد مجروحین رسید و عده ای
از دانشجویان برای مدت های دراز در آنجا بستری شدند و ورود دسته های
بعدی دانشجویان بپل سیمان مسئله را برای ژاندارمها مشکلتر کرد هزارها
دانشجو بر سر پل سیمان غوغا پیا کرده بودند اگرچه ژاندارمها و سربازان تمام
اتوبوسها را تفتیش کرده دانشجویان را پائین میآوردند و اگرچه موفق شدند که
دسته اول دانشجویان را بکلی پراکنده کنند ولی سیل دانشجویان و مردم
دمونستراسیون عظیمی بوجود آورد که در تاریخ حکومت نظامی آنروز سابقه
نداشت دانشجویان پس از خروج از اتوبوسها و گریز از مقابل سربازان چند
قدمی آنطرف تر بهم پیوسته پیاده عازم امامزاده عبدالله میشدند از اتصال این
دسته ها به هم صف بسیار طولی بوجود آمد که یک سر آن به امامزاده عبدالله
رسیده بود و سر دیگر آن سر پل سیمان در حال تکوین بود.

نهضتی که با خون آبیاری شد

این دمونستراسیون زیر برق سرنیزه سربازان و آنهمه ظلم و بیرحمی وحشیانه حکومت نظامی یکی از بزرگترین و باشکوهترین تظاهرات دانشجویان بشمار میرفت و گواه از خودگذشتگی و تصمیم کوه آسای دانشجویان بود دستگاه کودتا سعی کرد که این فاجعه دردناک را مکتوم بدارد ولی جنگ و گریز نیروهای نظامی و دانشجویان در میان راه و مخصوصاً سرپل سیمان سبب شد که عده زیادی از کارگران و دهقانان اطراف متوجه موضوع شده باستقبال دانشجویان بیایند از سرپل سیمان تا امامزاده عبدالله کارگران و دهقانان در دو طرف خیابان ایستاده با دانشجویان همدردی میکردند و جلو امامزاده عبدالله انبوه مردم بعدی بود که ژاندارم ها مجبور بودند برای جلوگیری از ورود مردم بصف دانشجویان و شرکت در مراسم عزاداری دستها را بهم حلقه کرده تشکیل یک صف طولانی داده دانشجویان را از مردم جدا کنند.

در بزرگ امامزاده عبدالله توسط پلیس و ژاندارم مسدود شده بود و کسی حق دخول نداشت دسته های اولی دانشجویان که وارد امامزاده عبدالله شدند مورد حمله قرار گرفتند عده ای مجروح و بقیه پراکنده شدند ولی سیل جمعیت و صف بی انتهای دانشجویان بالاخره مأمورین حکومت نظامی را مجبور به تسلیم کرد و به دانشجویان اجازه داده شد که دسته دسته بر خاک شهدا رفته بازگردند تا بدسته بعدی حق ورود داده شود با آنکه گوشه و کنار محل و محوطه مزار شهدار افراد نظامی پوشانده بود با اینحال وحشت داشتند که انبوه دانشجویان خشمگین و عزادار باعث طغیان و آشوب گردد و بزور دانشجویان را از محوطه مزار بیرون میراندند، ولی با تمام این فشار سرتاسر قبرستان از دانشجویان پوشیده شده، در این هنگام برادر شهید قندچی با لباس سیاه عزا بر سر خاک شهدا شروع بسخن کرد آثار غم و عزا از خطوط صورتش هویدا و رگهای گردنش از شدت غضب ورم کرده بود سخنان آتشینش چون شراره های آتش از سینه پرسوز و گدازش بیرون میجهید با گردن برافراشته و ایمان قوی حرف میزد محزون بود که تنها برادرش همچون غنچه ناشکفته در برابر ضوفان

سهمگین ظلم و ستم پر پر شده این چنین بر زمین ریخته است ولی مغرور بود که بخاطر پیروزی نهضت و در راه مبارزه با حکومت غاصب کودتا برادر عزیزش قربانی شده است. سکوت همه را فرا گرفته بود نفسها در سینه ها حبس شده بود - کسی تکان نمیخورد. صدای لرزان و رسای قندچی همه را میلرزانید حتی پلیس و سرباز را نیز بر جا خشک کرده بود بر دل پرشور جوانان آتش میزد اشک از چشمها جاری میکرد. او از این زندگی غم انگیز ذلت بار بستوه آمده بود برادرش پس از یک جراحی دردناک دو ساعته در پناه مرگ آرمیده بود ولی او هنوز میسوخت و مدام از شکنجه روحی طاقت فرسایی رنج میبرد او دیگر از مرگ نمیترسید و آرزو داشت که بدنبال برادرش در پناه مرگ روی آسایش ببیند او از زبان دانشجویان حرف میزد او عقده دل‌های دردمند دانشجویان را باز میکرد و با بجنایت هیئت حاکمه جمله کرده تقاضای کیفر جنایت کاران را مینمود. او وفاداری خود و برادر شهیدش را تا آخرین لحظه حیات بمصدق بزرگ اعلام میداشت او بالاخره سخنان مؤثر خود را با شعر معروف کریم پور شیرازی شهید دیگر نهضت ملی در باره خونین کفنان سی ام تیر در میان شور و هیجان بیحد دانشجویان ختم کرد و آنگاه بوسیله پلیس محاصره و دستگیر شد.

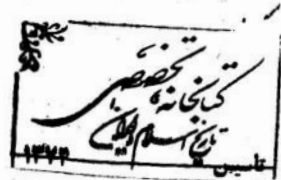
پس از آن مزار شهدای شانزده آذر همچون مقبره شهدای سی ام تیر زیارتگاه مردم آزاده و مبارز ایران بخصوص دانشجویان بود سال بعد روز شانزده آذر ۱۳۳۳ دانشکده فنی از کار آگاه و نظامی پر بود که هرگونه عکس العملی در نطفه خفه کنند اما مطابق قرار قبلی پس از آنکه زنگ صبح نواخته شد تمام دانشجویان در محوطه مرکزی دانشکده فنی با حالت عزا و احترام سه دقیقه سکوت کردند - سکوتی عمیق و پرمعنی سکوتی که خاطرات دلخراش سال پیش را تجدید میکرد و رگبار گلوله و ناله دردناک مجروحین شنیده میشد - سکوتی که در خلال آن شکنجه های روحی سال گذشته - جنایات هیئت حاکمه و بدبختی و مذلت ملت ایران از نظرها میگذشت سربازان و کارآگاهان در مقابل این سکوت قادر به هیچ عملی نبودند و هیچ بهانه و دستاویزی بدستان نیامد. دانشجویان پس از سکوت و قرار دادن یک دسته گل بر روی پله ها دانشکده را ترک کرده

عازم مزار شهدا شدند. تمام دانشگاه نیز پیروی از دانشکده فنی با احترام شهدای شانزده آذر دست از کار کشید.

آن ایام - مثل امروز - فشار و اختناق عجیبی بافکار و احساسات مردم و دانشجویان سنگینی میکرد. حکومت نظامی سراسر آن سالها را پوتانده بود - تجمع سه نفر خلاف قانون و دانشجوی بودن جرم بود. چه بسا که سرباز با سرنیزه در جلسات کلاس یا سر حوزه امتحان میایستاد و دانشجویان در پناه برق سرنیزه مشغول کار خود بودند رفتن بدانشگاه و درس خواندن و خلاصه زندگی در آنروزها درد ورنج بود و اعصاب دانشجویان را خورد میکرد - عده ای از بهترین استادان دانشگاه را اخراج کرده بغل و زنجیر کشیدند در عوض عده ای از اوپاش و اراذل را بدانشگاه فرستادند تا رکیکترین ناسزها را که در شان خودشان و اربابانشان بود تحویل دانشگاهیان و دانشجویان دهند. سال بعد و سالهای بعد از آن نیز در اختناق مرگبار و در شرایط دشواری دانشجویان بیاد شهدای شانزده آذر دانشجویان دست از کار کشیده با برگزاری مراسمی در دانشگاه و بر مزار شهدا پیوند خود را با شهدا و راه آنان تجدید کردند و شانزده آذر را روز دانشجویان اعلام نمودند و بجاست که همیشه دانشجویان نام شهدا و خاطره شانزده آذر را زنده نگه داشته در بزرگداشت آن بکوشند و در راه مبارزه بر علیه حکومت کودتاچیان جنایتکار از روان پاک شهدای ۱۶ آذر طلب همت کنند.

o o o o o o o

- 1 - The C. I. A, The Nation, 1961
- 2 - N. Y. Times, Oct. 9, 1953
- 3 - New York Times, October 10, 1953
- 4 - N. Y. Times, Nov. 13
- 5 - New York Times, Nov. 15, 1953
- 6 - New York Times, December 4, 1953
- 7 - N. Y. Times, Oct. 27
- 8 - New York Times, Dec. 6, 1953
- 9 - New York Times, Dec. 7, 1953
- 10 - New York Times, NOV. 16



این نشرات را می‌توانید از دفتر نهضت آزادی ایران دریافت نمایید :

- ۱۳۶۰ آبان
۶۰/۹/۱۵ قطعنامه نهضت آزادی ایران - کنگره سردار شهید دکتر چمران
۶۰/۱۰/۱۰ مکاتبات آیت ۰۰۰۱ صدوقی با مهندس بازرگان
۱۳۶۰ بهمن
۶۰/۱۱/۱۲ نظری پیش از دستور مهندس هاشم صباغیان در مجلس شورای اسلامی
۶۰/۱۱/۱۵ درباره وسوسه های خناس بزرگ - صدای آمریکایچه میخواهد ؟
۶۰/۱۱/۱۵ پاسخ به روزنامه های کیهان و جمهوری اسلامی
۶۰/۱۱/۲۳ بیانیه بمناسبت سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران
۶۰/۱۱/۲۸ شورای انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان
۶۰/۱۲/۲۹ سخنانی دولت موقت در پنج سند
۶۱/۲/۹ بیانیه نهضت آزادی ایران بمناسبت سالروز ملی شدن صنعت نفت
جوابیه نهضت آزادی ایران به سر مقاله "آپاسزاوار است ؟" روزنامه
جمهوری اسلامی
۶۱/۲/۲۳ بیانیه بمناسبت بیست و یکمین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران
۶۱/۳/۸ نامه سرگشاده نهضت آزادی ایران به علماء اعلام و حجج اسلام ائمه جمعه
۶۱/۳/۹ نامه مهندس بازرگان به آیه ۰۰۰۱ محمدی گنجه‌ای
۶۱/۳/۱۹ نامه سرگشاده نهضت آزادی ایران به وزیر آموزش و پرورش
۶۱/۳/۲۹ بیانیه نهضت آزادی ایران بمناسبت سالروز شهادت دکتر شریعتی
۶۱/۳/۳۱ بیانیه نهضت آزادی ایران بمناسبت سالگرد شهادت دکتر چمران
۶۱/۴/۱ تلاش دولت موقت برای جلوگیری از جنگ تحمیلی عراق
۶۱/۴/۳۰ سرگینچای خوارچینهاکه طی (۲) راکتند
۶۱/۵/۱۰ نامه مهندس بازرگان به حجت الاسلام خاچه ای دبیرکل حزب جمهوری اسلامی
اردیبهشت ۶۱
۶۱ تیرماه
۶۱ مردادماه
۶۱ شهریور
۶۱/۶/۲۵ نامه سرگشاده نهضت آزادی ایران به حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی